



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۶/۰۲

سیدهاشم سدید

چه وقت مردم سکوت می کنند؟

این مختصر به جواب یک بیت از شعری یک هموطن، که فهمیده میشود چه شخصی را مخاطب قرار داده اند، نوشته شده است. از بررسی و تشریح سائر ابیات شعر، ارچند هر بیت قابل دقت و تحلیل میباشد، صرف نظر میکنم. بیت مورد نظر چنین است:

هر کس سخن حق نپذیرد به تعصب
ساکت شدن عین جواب است برادر

مطلب را با طرح این سؤال آغاز می کنم که در چه مواردی یک انسان باید به جای پاسخ به یک گفته یا نوشته، یا پیشنهاد و انتقاد، و یا اعتراض و استدلال مخالف سکوت کند؛ و در چه زمان و مکانی گفتن ارجح تر است، از نگفتن؟! مواردی که در آن سکوت لازم است:

- سکوت در برابر ابلهان، همانطور که گفته اند: "جواب ابلهان خاموشی ست".
- سکوت در برابر زورگویان بیمنطق، مانند دیکتاتوران خودخواه و سپهداران خشمگین و از خودراضی و حاکمان پریشان حال غیرپاسخ گو و دمدمی مزاج و یا اشخاص شریر، مفسده جو، شقی و بدزبان و بدعمل - جایی که ترس جان وجود دارد.
- در برابر یک شخصیت دانشمند و عالم، به خصوص وقتی فهمیده می شود که سخن این شخص قرین به حقیقت است.
- در جایی که گفتن حرف حق نه تنها شنیده نمی شود، که بلوایی را نیز به راه می اندازد.
- مردم به صورت کلی و به هیچ وجه برای شنیدن حرف حق آماده نیستند.
- مواردی که در آن سکوت لازم نیست:
- با گفتن حرف حق جان انسانی نجات پیدا می کند.
- گفتن حرف حق به سود مردم است؛ خواه تأثیر آن آنی و همه گیر باشد، یا کم و کوتاه و محدود به چند انسان، ولی می تواند به مرور زمان عمومیت پیدا کند.
- مردم در گمراهی قرار دارند و رهنمائی مردم یکی از واجبات می باشد.

- وقتی بینی که: "نابینا و چاه است".
- وقتی انسانی مغبون واقع شده است.
- و...

از این واقعیت هیچ یک از ما نمی توانیم انکار کنیم که مردم ما از گذشته های تاریخی از بسا جهات در بی خبری مطلق قرار دارند. کسی به حال این سیه روزگاران دل نسوختانده و یک مشیت مفت خور محافظه کار که در رأس قدرت سیاسی یا در رأس کانون های سنتی دینی - مذهبی - فرهنگی قرار داشته اند به دلالتی چند، از جمله سودجویی کاری نکرده اند که منتج به بالا رفتن سواد و آگاهی و دانش و بهروزی مردم گردد. مردم عمداً در نادانی و بی سوادگی نگهداشته شده اند تا ندانند که چه کاری به سود و به ضرر شان است و چه کسی به سود و ضرر شان عمل می کند.

مردم سائر کشور ها به ماه و مریخ رفتند، ولی ما هنوز با داس، وسیله ای که هفت - هشت هزار سال پیش مردم برای درو کردن گندم از آن کار می گرفتند، گندم خود را درو و با گاو و خر گندم های خویش را به اصطلاح "جغل" و با شاخی گندم را از کاه جدا می کنند. نه کلینیک دارند و نه شفاخانه و مکتب و مدرسه و راه و سرک و نه یک نظام کارآمد و دولتمردان خدمتگزار. نه تنی پت و نه شکمی سیر. نه کار و شغل و درآمدی مناسب و نه خانه و نه آینده روشن.

هنوز هم مردم ما، در عصر فضاء و اینترنت و تکنولوژی و کلون سازی و وسائل رهیاب و سلاح های هوشمند و...، با سر و پای برهنه و لباس چرک و مندرس، با بیل و اسپار و داس به کشت و زراعت و درو و خرمن کردن و... مصروف هستند. ملت خواری که هر چند زمانی یکی از راه دور و یا از راه نزدیک باید به نحوی روی سینه اش بنشیند و او را به همان راهی ببرد که منافع خودش ایجاب می کند.

شکی نیست که برای رهایی از سلطه بیگانگان کوشش هایی صورت گرفته است، اما این کوشش ها به شکلی نبوده است که تشبثات بیگانگان را برای همیشه و با یک اقدام هوشمندانه و با آینده نگری برای همیشه نابود کند. چرا که فکر ما از بنیان ناقص بوده و همان فکر ناقص با همه تجربه های خوارکننده، بهترین فکر برای ما پنداشته شده است و هیچ کوششی برای تغییر آن در راستای رو به کمال رفتن یا در راستای شناسائی آنانی که با هرگونه تغییر و تحول و اصلاحات مخالف اند، صورت نگرفته است.

اگر خردورزی هم خواسته نقص یا نارسائی را آشکار سازد یا به دهنش زده اند و یا به نام اینکه ظالم است و فاسق و فاجر، مردم ساده و فریب خورده را علیه او تحریک کرده اند یا اینکه بنام ابله و نادان سکوت را در برابر آن ها توصیه نموده اند.

خردورزی و روشنگری در جامعه ما بدان سان که نیاز است، به استثنائی یک تعداد محدود خردورزان و روشنفکران واقعاً روشنگر، که از معامله گری متنفر هستند و به جای دنباله روئی از عوام می خواهند پیشاپیش مردم به سوی افق روشن زندگی گام بردارند، هنوز رواج پیدا نکرده است. مردم با همه کوشش های این خردورزان روشنفکر روشنگر، به تفکر و اندیشه ورزی آنگونه که ضرورت است خو نکرده اند. و بنابر همین دلیل هنوز عوامل رنج و مصیبت و عقب مانگی و فقر و بیچارگی خویش را نیز به درستی تشخیص ننموده اند.

خردوزی که مورد اهانت قرار می گیرد، چه گفته است که جامعه سودجویان محافظه کار یا غرضمند و یا کوتاه فکر برایش قهر و عتاب خدا را آرزو می کند؟!

به جای این کار با شکستن سکوت و بیان حقیقت به رهنمود این به زعم شما گمراهان، اگر واقعاً گمراه هستند و از حقیقت بی اطلاع، بپردازید، که هم خدمت به مردم کنید و هم صوابی در راه خدا.

چرا باید در برابر خردورزان متجسس سکوت کرد؟ آیا این کار از نظر دین و از نظر عقل و منطق درست است؟ کسی از نامتناهی، بطور مثال سخن میزند. همچنان صحبت از عدم میکند. حال اگر یک خردورز بگوید که عزیزم اگر کسی یا چیزی نامحدود باشد، بی انتها باشد، یعنی حدی نشناسد، همه هستی را اشغال کند، آیا در آن صورت نیستی (عدمی) میتواند وجود داشته باشد؟

اگر "عدمی" وجود دارد، پس آن کس یا آن چیز را که نامتناهی می خوانید، با کدام منطق نامتناهی می خوانید؟ چرا این نامتناهی این عدم یا نیستی را اشغال نکرده است؟ و اگر اشغال کرده است و وجودش در این جا رسوخ و نفوذ کرده است، چرا باید به نیستی، یا عدم معتقد بود؟

یک سؤال، از جمله هزاران سؤال، که نیاز به جواب دارد. فهمیدن این موضوع برای همه بایسته و شائسته است. من این سؤال را به هر دلیلی که کرده باشم، یا از روی نادانی یا از روی تعصب و غرض یا دشمنی، به قول شاعر، که زمانی مرا به دشمنی با اعتقادات مردم متهم نموده بود.

شما شاعر محترم که نادان نیستید! از جانبی خود را در برابر مردم و خدا و رسول و دین متعهد و پاسخگو احساس می کنید! چرا با آن دانشی که قرار ادعای خودتان دارید، به این سؤال که می تواند در ذهن هر انسانی پیدا شود، پاسخ نمی گوئید و او را از این ابهام نجات نمی دهید؟ جواب این سؤال چیست؟!

چندی قبل در تلویزیونی یک عالم دینی و عظم و نصیحت می کرد. دختری جوانی از میان شنوندگان برخاست و از جناب واعظ سؤالی کرد. واعظ به جای این که به سؤال او جواب بدهد، با غیض و تندخویی او را از آن جلسه خارج نمود. چرا؟

کدام کار درست بود؛ اینکه به سؤال او پاسخ داده می شد، یا به او گفته می شد که فردا یا روز دیگر و از طریق همین پروگرام به سؤال شما پاسخ داده خواهد شد و به این وعده وفا میکرد، یا بیرون کردن او از آن جلسه؟

قرن ها این کار در کشور ما صورت گرفته است. هم معلم، هم ملا، هم شاعر، هم ریش سفید، هم پدر و مادر و کاکا و ماما و... نتیجه این گونه برخورد با مردم کنجکاو که خواهان حصول اطمینان بودند، مانند حضرت ابراهیم، پیش روی همه ما قرار دارد: ملتی که از خردورزی و تفکر و عشق به دانش و هوش فیاض بی بهره مانده و در نتیجه در منتهای خواری و بیچارگی به سر می برد.

تا چه وقت باید، به نام اینکه ابله هستند، با آن که سؤال های شان عقلانی و مدلل و منطقی است، از دادن پاسخ به آن ها شانه خالی کرد؟

آنانی که این گونه سؤال ها را مطرح می کنند و خواهان پاسخ بدان ها هستند، نادان نیستند. عمری را در اندیشه به سر کرده اند و سخنان شان مملو از مفهوم و معنا است!

کسانی که این ها را نادان خطاب می کنند، باید بدانند که شاید یک تعداد افرادی مانند خود شان حرف شان را باور کنند، اما اهل علم، عقلاء و متفکران، خلاف همفکران آن ها، می دانند که چنین پاسخ ها جز پا به پا کردن، که از روی کوتاهی در یافتن پاسخ روی می دهد، چیز دیگری نیست.

سؤال بالا نشان می دهد که ما ابله نیستیم. سؤال فوق از منطق استواری برخوردار است. دعوت مردم به سکوت در برابر این سؤال به حکم این که "جواب ابلهان خاموشی است" حاکی از بی سوادى و نداشتن جواب منطقی است؛ نه از روی علم یا حلم! اگر چنین نیست، این گز و این میدان!!

